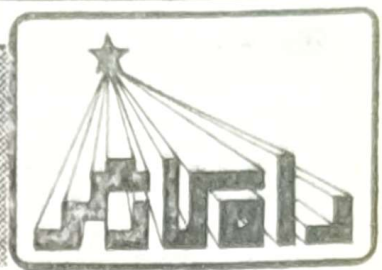


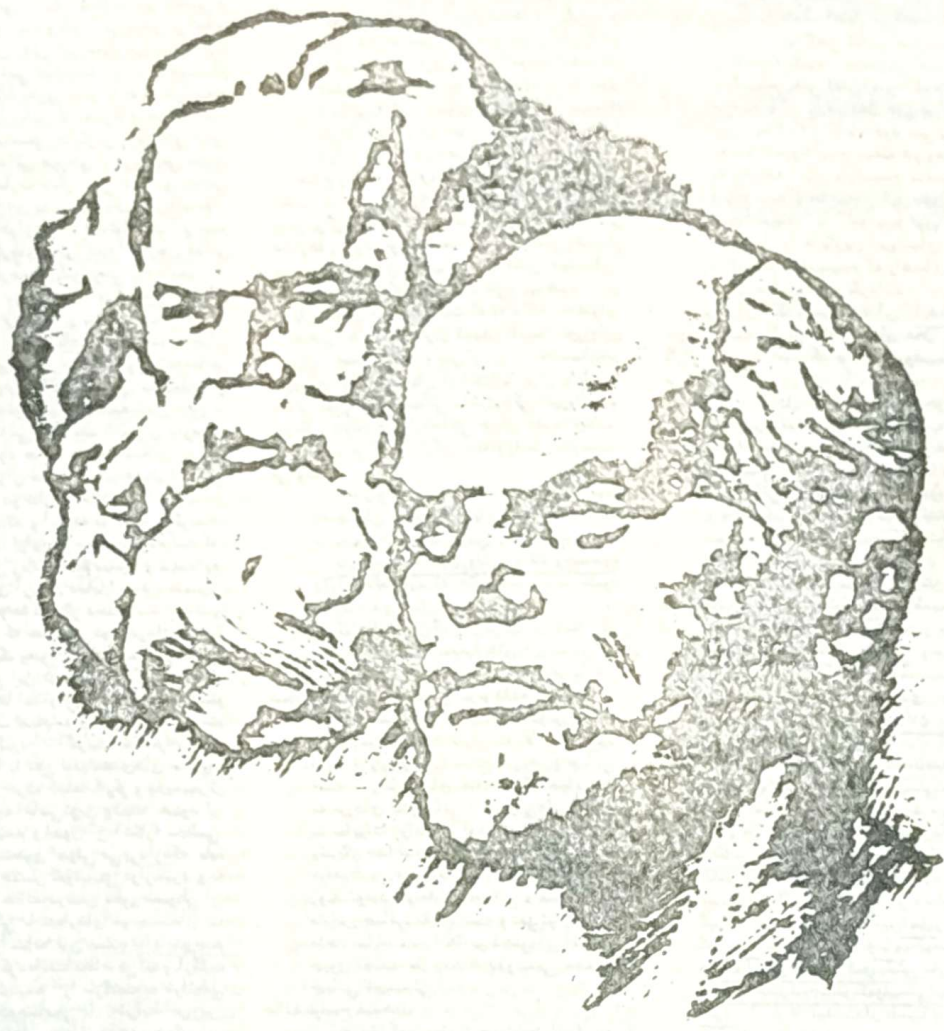
سال دوم - دوشنبه ۱۸ اسفند ۱۳۵۹ ۱۵ ریال

ضمیمه ۶۶



# برافراشته باد پرچم انقلابی مارکسیسم - لنینیسم

در انشای رویزونیست های جناح راست "اکثریت"



### مقدمه

حناح راست "اکثریت سازمان فدائی، مقاله‌های به تاریخ ۱۶ بهمن ۵۹ در شماره ۹۷ ارگان خود انتشار داده است که عنوان آن چنین است: "در باره" مرزبندی در جنبش کمونیستی و وظائف ما". در این مقاله حناح راست "اکثریت" دید - گاه‌های خود را نسبت به معیار مرزبندی در جنبش کمونیستی، وحدت کمونیستی و هویت کمونیستی "تشریح" می‌کند.

ابتدا برای خوانندگانی که احتمال دارد مقاله مزبور را نخوانده باشند خلاصه‌ای از مضمون آن را بازگو می‌کنیم تا خط کلی مقاله یاد شده در ذهن خواننده باشد.

مقاله چنین است که چریک فدائی خلق از همان آغاز تصور میکرده که "مارکسیسم - لنینیسم انقلابی" در "اعمال غیر انقلابی" پیرو "تجسم" می‌یابد و از همین‌روی خیال میکرده که این "سلاح" است که میان او و اپوزونیست‌های رنکارک "مرز" می‌کشد. در جریان انقلاب، سازمان فدائی در بافتار است که هم آن اصطلاح "مارکسیسم - لنینیسم انقلابی" یک اصطلاح غیر علمی و خود ساخته بوده است و هم "مرزبندی بر اساس سلاح". با از بین رفتن این معیار مرزبندی، و با تخریب این "منی ملحاحه" و دیدگاه‌های ناظر بر آن از لحاظ نظری معیار با اصول مارکسیسم بوده‌اند، قهراً تا زمانی که معیارهای شناخته شده مارکسیستی - لنینیستی جایگزین معیارهای قبلی شوند، سازمان فدائی دوره‌ای از بی‌هویتی سبزی کرده‌است، یا بمعبارت دیگر "بی‌اعتقادی به منی چریکی و بی‌اعتقادی به نز سوسیال امپریالیسم، یگانه معیارهای احراز هویت ایدئولوژیک" و نیز "طعم یگانه معیارهای محرز شده" سازمان فدائی "برای وحدت در جنبش کمونیستی بوده‌است".

مقاله می‌گوید در این دوره "بی‌هویتی، بحران درون سازمان را فرا گرفت و بر سر علت با بی‌آن دو نظر پیدا شد: "دیدگاه اول می‌گفت: بحران سازمان ناشی از ابهام در خط منی و برنامه سیاسی است. دیدگاه دوم می‌گفت: بحران سازمان از بروز تناقضات ایدئولوژیک و شکسته شدن سرز - بندی‌های قبلی ناشی شده‌است. بحران سازمان ناشی از عدم وجود حدود صریحاً مشخص ایدئو - لوژیک است. بحران سازمان از بی‌هویتی آن ناشی شده‌است. این دو نظرگاه منشا یک انتساب در سازمان فدائی شدند و آنگونه که مقاله می‌گوید، "اقلیت" متعصب از این تز دفاع میکرده است که: "وحدت سازمانی زمانی حفظ می‌شود و تسدوام می‌یابد که نیروهای آبروی مساوی مردم، ملموس و عطفی جنبش به وحدت نظر دست‌یابند... تنها از این طریق است که معلوم می‌شود در سازمان ما وحدت ایدئولوژیک وجود دارد یا نه". و لسی "اکثریت" مدافع این تز بوده‌است که: "اساس وحدت کمونیستی‌ها ایدئولوژی است. یعنی سر منای مارکسیسم - لنینیسم و انتراسیونالیسم پرولتری شکل می‌گیرد". اکثریت با اعتراف به اینکه "سازمان ما با نقی قانونمندی‌های مبارزه طبقاتی و ضرورت حزب طبقه کارگر و پذیرش اعمال قهر به مثابه اساسی‌ترین وظیفه خود از مارکسیسم - لنینیسم و اصول آن آشکارا نخطی کرده‌است" به جستجوی اصولی می‌پردازد که "باید منای وحدت در جنبش کمونیستی قرار گیرد و نه هیچ چیز دیگر". مقاله در ضمن بطور متوسطی از اینکه سازمان فدائی با معیارهای سوسیالیسم - دمکراتیک روس در آستانه قرن بیستم با آوانتوریسم انقلابی مرزبندی کرده‌است انتقاد می‌کند و بازگشت به "آموزه‌های لنینیسم" را بازگشت به شرائطی می‌نامد که هیچ وجه تناسبی با "شرایط امروزی ما" نداشته و اساساً متعلق به عصر دیگری بوده‌است. مقاله از اینکه سازمان به ترویج آموزش آثار لنین چون "وظائف سوسیالیسم دمکراتیک‌های روس" چه باید کرد... پرداخته و به این

آثار استاد و تاکید کرده است آرازی ناخرسندی کرده و گفته است که ما با این کار، "علاسه عقب بازگشتیم". مقاله در توضیح نوسل سه معیارها و آموزشهای لنین که به قصد رها کردن خود از آموزشهای چریکی صورت گرفته بود، می‌گوید: "موضع اکثریت" در پلنوم "به نحو جالب توجهی یادآور موضع پیروزمند سوسیالیسم دمکراتیک روس در قبال نارتوریسم و سوسیالیسم رولوسیونیسم است". با این تفاوت که سوسیالیسم دمکراتیک روس با معیارهای آوانتوریسم انقلابی را مورد حمله قرار داده بود که منطبق به دنیائی بود که "حکومت اساسی آن را سلطه امپریالیسم تعیین می‌کرد". جناح راست، از اینکه اکثریت "معیارهای سوسیالیسم دمکراتیک روس را برای مرزبندی بین مارکسیسم - لنینیسم و اپوزونیسم چپ و راست بکار گرفته بوده، خود را مفهومی یادآور را "نشانگر نزدیک به یک قرن عقب ماندگی و سپر در دنیائی دیگر" نامیده و در انتقاد از این عقب ماندگی می‌گوید:

... به جای آن که میانسی وحدت ایدئولوژیک میان کمونیست‌ها و دیگران و معیارهای مشخص مرزبندی میان آنان را در همین جهان امروز و برای کمونیست‌های همین جهان بچوبیم، نگاه خود را به سوی دنیائی دیگر، دنیای آستانه قرن بیست چرخانیم و مرز میان درست و نادرست را در آن دوران در ذهن خویش بازساختیم. جناح راست "اکثریت" به این ترتیب با سی اعتبار دانستن معیارهای که سوسیالیسم دمکراتیک روس برای وحدت جنبش کمونیستی داشته‌اند این معیارها را ترک کرده و بدنیال معیارهای رهسپار می‌شود که برای کمونیست‌های همین جهان معتبر باشند. آنگونه که مقاله شرح میدهد، در جریان همین جستجوهاست که به ناگاه، ماجرای "تسخیر سفارت و بهزیر کشیدن کابینه بورژوازی لبرال" پیش می‌آید و پس از آن، "حساست نیروهای انقلابی جهان از انقلاب ایران و بسوگ بندی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و دولت‌های ارتجاعی جهان علیه انقلاب ما" صورت می‌گیرد. ارگان جناح راست اکثریت می‌نویسد:

"در واقع باید گفت در همین روند بود که چشمان ما به‌روی جهان گشوده شد. نگاه ما به‌روی جهان به‌روشنی به‌دام موخست که "انتراسیونالیسم پرولتری واقعاً وجود دارد. فقط باید که چشم بگشاییم تا کنگره وعظمت دوران ساز آن را دریابیم".

پس از این کشف بزرگ و از برکت آن است که جناح راست "اکثریت" به معیارهای "وحدت و هویت کمونیستی" و "مرزبندی" دست می‌یابد. منطبق این دست‌یابی چنین شرح داده می‌شود:

"مارکسیسم - لنینیسم ایدئولوژی طبقه کارگر است و طبقه کارگر بنا به هستی خود لزوماً دارای وحدت منافع تاریخی و جهانی است... گردانهای طبقه کارگر جهانی را نه مرزهای جغرافیائی، نه هویت‌های ملی و نه تباریات نژادی یا فرهنگی نمی‌تواند از یکدیگر جدا سازد... طبقه کارگر نظر به موقعیت وی در سازمان اجتماعی کار و در روند تولید در مقیاس جهانی و مشخصاً در مقیاس جهانی متحد است و نمی‌تواند متحد نباشد... انعکاس ذهنی این اتحاد، چیزی نیست جز وحدت درونی جنبش جهانی کمونیستی.

مقاله توضیح میدهد:

"جنبش کمونیستی، جنبش جهانی است که ضرورتاً و بر اساس تعالیم فلسفه مادی تاریخ، نمیتواند از وحدت درونی و یگانگی تشویرک برخوردار نباشد."

حناح راست، با تاکید بر اینکه معیار وحدت کمونیستی ایدئولوژی است و سپس توضیح اینکه ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم "نظریه راهنمای عمل طبقه کارگر بین‌المللی است" و اینکه "ویژگی‌های گذار هر کشور خاص به سوسیالیسم نمی‌تواند بر منای یک ایدئولوژی خاص باشد"، نتیجه می‌گیرد:

اگر من، تو، او، این یا آن جریان قرار است کمونیست باشیم باید همان اندیشه‌هایی را معیار وحدت قرار دهیم که کمونیست‌های جهان بر اساس آن وحدت یافته‌اند.

مقدمات فوق سرانجام به صورت زیر جمع بندی می‌شوند:

"معنای واقعی وحدت نظر روی اصول مارکسیسم - لنینیسم چیزی نیست جز وحدت نظر روی همان اصول و مضامینی که وحدت جنبش کمونیستی جهانی است و راهنمای عمل میلیونها کمونیست در پهنه گیتی قرار گرفته‌است.

حناح راست بلافاصله اخطار می‌کند:

"دیدگاهی که این جمع بندی اساسی را نادیده بگیرد، مهم‌ترین آموزش مارکسیسم یعنی انتراسیونالیسم را زیر پا می‌نهد و آن را در عمل نقی می‌کند... این دیدگاه در تکامل خود نمی‌تواند برای توجیه ناسیونالیسم تبعه در وجود خویش به تحریف آشکار مارکسیسم - لنینیسم دست نزند و مفاهیم دیگری چون "مانوتسه دون اندیشه" یا "کمونیسم اروپائی" و از این قبیل را جایگزین آموزشهای جهان شمول مارکسیسم - لنینیسم که راهنمای عمل طبقه کارگر جهانی است نگرداند.

سپس برای آنکه روشن شود آن "ایدئولوژی جهانی طبقه کارگر" که راهنمای عمل طبقه کارگر جهانی است کدام است، توضیح داده می‌شود:

"تشکیل جلسات مشاوره احزاب یکی از مهم‌ترین اقدامات مشترک احزاب کمونیست در راه حفظ وحدت و همبستگی جنبش کمونیستی است. مهم‌ترین جلسات مشاوره بین‌المللی احزاب که در سال‌های ۵۷، ۶۰، ۶۱ و ۶۲ تشکیل شد، نقش تعیین‌کننده‌ای در هسته‌دهی جنبش کمونیستی در تمام کشورها ایفا کرد.

جناح راست "اکثریت" سرانجام روشن می‌سازد که آن معیار وحدت ایدئولوژیک مارکسیسم - لنینیستی جهان‌شمولی که میتواند و باید "راهنمای عمل طبقه کارگر جهانی" و مناس و اساس "هویت کمونیستی"، "معیار وحدت درون جنبش کمونیستی" و معیار "مرزبندی" با سایر جریان‌ها باشد، قرارهای سالهای ۵۷، ۶۰ و ۶۱ احزاب کمونیست است.

ما مطالعه دقیق این اعلامیه‌ها را که مهم‌ترین استاد جنبش کمونیستی جهانی پس از جنگ دوم به‌شمار می‌روند در دستور کار و مطالعه رفقای سازمان قرار دادیم. اجلاس دهم آذر کمیته مرکزی سازمان به اتفاق آراء، تصویب کرد که اعلام مواضع نسبت به مفاد این اسناد در دستور قرار گیرد. این اجلاس رسماً این‌ها را پذیرفت که این اسناد می‌تواند و باید توضیح‌دهنده مناس و اساس ماهیت کمونیستی سازمان و معیار وحدت در جنبش کمونیستی ایران قرار گیرد." (تاکیدات از ماست)

در مقاله‌ای که خلاصه آن آمد، جناح راست "اکثریت" در شرح علل و انگیزه‌های خود در دست‌یابی به معیارهای "مرزبندی در جنبش

کمیونستی، معیارهای وحدت کمیونستی و معیار هویت کمیونستی، به جعل یک تاریخچه دست می‌زند. مقاله چنین وانمود می‌کند که رهبری جناح راست اکثریت در جریان بلنوم مهسور ۵۸ روی نظر خود مبنی بر اینکه تنها معیار وحدت و مرزبندی، ایدئولوژی است و نباید برنامه و تاکتیک را دخالت داد، صادق بوده و با مبسی امتناعی کامل به تحلیل خود از حاکمیت و انقلاب برنامه و تاکتیک‌های خود، بدنیال بافتنسی معیارهای ایدئولوژیک وحدت و مرزبندی بوده است و از این جنسوری‌ها صریحاً مقصود صحت دستیابی به اصول مارکسیسم - لنینیسم نداشته است. مقاله صفا چنین وانمود می‌کند که گویا رهبران جناح راست اکثریت در انتهای این سفر حقیقت‌جویمانان به کشف اکثریت‌سویالیسم رسیده‌اند، گویا آنها تمام منزل‌های استدلال را که مقاله خواننده را از آن عبور میدهد بکمر بعد از دیگری پشت سر گذاشته و پس از آن به کشف اکثریت‌سویالیسم و آنگاه و از آن طریق به کشف

معیارهای وحدت و مرزبندی، ناآل آمده‌اند. اما حقیقت درست عکس این است. مسو آنها درست عکس آنچه وانمود می‌کنند بوده‌است. آنها ابتدا معیار وحدت و مرزبندی و هویت کمیونستی را از طروحات برنامه و تاکتیک خود (که سازش طبقاتی است) تعیین کرده، پس از آن به دنبال توجیه آن بوده‌اند. در ماجرای تسخیر سفارت، اکثریت‌سویالیسم پرولتاری واقعاً موجود را کشف کرده‌اند و بر مبنای معیارهای دلخواه و سیاسی خود توجیهی انبوهی ناسویالیستی را بافته‌اند. تازه امروز پس از یکسال و نیم بحران توجیهی شوربیک و شوربیزه کردن معیارهای برآگمانیستی خود افتاده‌اند.

قبل از هر چیز لازم است که این مطلب اثبات شود زیرا رمز فهمیدن جوهر مسائل و معیارها، منطوقه توسط جناح راست اکثریت در همین است و تنها با درک این جوهر است که می‌توان کلید معماهای مقاله مورد نظر را بدست آورد.

## علل عقب ماندگی جناح راست اکثریت

### از کشف اکثریت‌سویالیسم و معیارهای

### مرزبندی و وحدت کمیونستی

زدن به مبارزه، ایدئولوژیک در تاسی عرصه‌ها توجهات نیروها را نسبت به ماهیت و صحت نظراتشان در سطح جنبش درهم شکنند. اختلاف و دیکتاتوری، رکود و خمود جنبش توده‌ای و عدم امکان مبارزه آشکار طبقاتی و اشکال قانونمند برآمد توده‌ای و آموختن شیوه‌های سازماندهی و رهبری (بهارتی بی‌تجربگی).

پس برای بدست آوردن درک جامع‌تری از دلایل و زمینه‌های عینی و ذهنی عقب ماندگی در امر مرزبندی، که قبلاً معنای این عقب ماندگی برای خواننده روشن شده است (همان‌ها مهمترین عوامل عینی و ذهنی مؤثر در شکل‌گیری سازمان چریک‌های فدائیان خلق ایران) را باید مورد مکت قرار داد. پیشی در واقع این اشکاف که سازمان فدائیان بعد از رد نظری‌های ناظر بر مبنی چریکی، آموزش‌های لنینیسم را جایگزین آن‌ها نموده‌است ریشه در سه علت فوق داشته که از زمان شکل‌گیری اولیه سازمان فدائیان تا بعد از رد مبنی چریکی و در جریان آن نیز مؤثر بوده‌اند. حال بگذارید روی مکت بازهم بیشتر نویسنده مقاله، ما نیز مکت باز هم بیشتر کنیم.

علت اول حاکی است که وقوع اشکاف بزرگ در جنبش کمیونستی جهانی و اشاعه تا تئورات مغرب ماوتوسیستی و زمینه‌های بکر و مساعد آن سال‌ها سبب شد که سازمان فدائیان در شکل‌گیری خود معیار درست مرزبندی را نشناخت و بر اساس سلاح مرزبندی کند. تا اینجا درست زولسی خواننده فراموش نکرده است که مسئله بر سر شکل‌گیری سازمان و معیارهای چریکی نبوده و قرار بود از طریق اشاره به عوامل مؤثر در شکل‌گیری سازمان به‌این مسئله جواب داده شود که به چه علت پس از نفي معیارهای چریکی، معیارهای مرزبندی در جهان امروز نیز ناشناخته ماند و آموزش‌های لنینیسم که متعلق به جهسان دیگری بوده‌اند جایگزین نظری‌های ناظر بر

مقاله می‌نویسد: ما برای رها کردن خود از آموزش‌های چریکی که عمیقاً دریاخته بودیم سرشار از خطاهای شوربیک است عملاً به عقب باز گشتیم و خود را در گذشته‌های قرار دادیم که هیچ وجه تشابهی با شواظ امروزین مسا نداشت و اساس متعلق به عصری دیگر بود. مکت بازهم بیشتری روی دلایل و زمینه‌های عینی و ذهنی این عقب ماندگی (زدت‌کنید) با توجه به پاراگراف سال، منظور از این عقب ماندگی، نه اعتقاد به مبنی چریکی در سالیهای قبل از قیام، بلکه بازگشت به عقب پس از رهائی از آموزش‌های چریکی در سال ۵۸ است، یعنی بازگشت به آموزش‌های لنینیسم (حقیق بیشتری را برای ما آشکار می‌سازد.

مکت مقاله نویسنده اتفاقاً برای ماه حقایق بیشتری را آشکار می‌سازد. بررسی جامع زمینه‌های شکل‌گیری بدیاتی و رشد سازمان ما بحث دیگری است که باید جداگانه به آن پرداخت. در اینجا فقط برای بدسته آوردن درک جامع‌تری از دلایل و زمینه‌های عینی و ذهنی عکسبندی، در امر مرزبندی، اشاره می‌کنیم که مهمترین عوامل عینی و ذهنی مؤثر در شکل‌گیری سازمان چریک‌های فدائیان خلق ایران (اشکافات از ما در مقام سازمانگر پیوسته خود اشکفته، روشنگران انقلابی ... عبارت بوده است از:

- ۱- وقوع اشکاف بزرگ در جنبش کمیونستی جهانی و اشاعه تا تئورات مغرب ماوتوسیستی دیزینه‌های عینی و ذهنی بکر و مساعد آن سال‌ها.
- ۲- عدم حضور یک سازمان فعال و معتبر کمیونستی که بتواند به وظائف رهبری، تربیت و سازماندهی جوانان هوادار مارکسیسم عمل نماید و تجربه خود را در اختیار آنها قرار دهد، سازمانی که قادر باشد با دامن

مبنی چریکی شدند؟ خواننده انتظار دارد مقاله به ذکر تا تئورات مغرب ماوتوسیسم در آن سال‌ها اکتفا نکرده و علت عقب ماندگی در امر مرزبندی را در این سال‌ها هم توضیح دهد. ولی این بار اشکاف ما خواننده است زیرا فراموش کرده‌است که مقاله نویسنده ذکر داده‌است. در اینجا فقط برای بدست آوردن درک جامع‌تری از دلایل و زمینه‌های عینی و ذهنی عقب ماندگی در امر مرزبندی به مهمترین عوامل عینی و ذهنی مؤثر در شکل‌گیری سازمان اشاره می‌کنیم. این تذکر خود نشان می‌دهد که هم مرزبندی بر اساس سلاح و هم پس از آن جایگزین کردن نظری‌های لنینیسم بجای نظری‌های ناظر بر مبنی مسلحانه ما، هر دو ناشی از اشکاف تا تئورات مغرب ماوتوسیستی بوده‌اند. منتهما تا تئور در این دو مورد، از دو زاویه مختلف عمل کرده‌است ماوتوسیسم مستقیماً مرزبندی بر اساس سلاح را تبلیغ کرده و از این جهت در تکرار مبنی چریکی سازمان فدائیان تا تئور مغرب دانشه‌است، ولی از طرف دیگر نیز ماوتوسیسم با اشکافش از جنبش کمیونستی جهانی و اعتقاد شکنی‌اش نسبت به این جنبش، سبب شده است که چشم رهبران جناح راست بر جهان امروز و در نتیجه بر معیارهای مرزبندی در جهان امروز بسته معاند و زمانی که دست از سلاح بماند معیار کشیده، از چاله به چاله شده و با یک عقیگر در نزدیک به یک قرن گرفتار آموزش‌های لنینیسم شده که متعلق به دنیای دیگری بوده و گهنگ شده‌اند.

آغاز دهد عامل دوم را بعد از عامل سوم بررسی کنیم. عامل سوم نیز (مانوجه بتذکری که نویسنده داده‌است) هم مرزبندی در آن سال‌ها بر اساس سلاح را توضیح میدهد و هم مرزبندی بعدی بر اساس آموزش‌های لنینیسم را. این علت عوارث است از: اختلاف و دیکتاتوری، رکود و خمود جنبش توده‌ای و عدم امکان مبارزه آشکار طبقاتی و اشکال قانونمند برآمد توده‌ای و آموختن شیوه‌های سازماندهی و رهبری و مقاله نویسنده (بهارتی بی‌تجربگی).

رابطه مرزبندی بر اساس سلاح و شکل‌گیری مبنی چریکی با دلایل فوق قابل فهم‌است، ولی این دلایل، روی‌آوری به لنینیسم را توضیح نمیدهند زیرا جایگزینی آن بجای نظری‌های ناظر بر مبنی مسلحانه (همانطور که مقاله درجای دیگری شرح میدهد) بعد از رفع اشکاف و رکود جنبش و زمانی صورت گرفت‌است که برآمد توده‌ای موجود آمده و آموختن شیوه‌های سازماندهی و رهبری مطرح شده‌است. پس در این مورد، دلایلی که ارائه شده‌است رابطه معکوسی را نشان میدهند چیزی دست خواننده‌ها نمی‌گردد.

اما نه، صبر کنید. اول هر ذره‌ا که بتکافی آفتابیش در میان مبنی، عمارت فشرده در داخل برانتر و نباید از قلم انداخت: (بهارتی بی‌تجربگی). نباید به‌تصور اینکه عبارات سرسری نوشته می‌شوند، سرسری از آنها گذشت. این برانتر آنجرا خواننده در انتظار آن بود بدست داده‌است. تا جانشیکه به مبنی چریکی مربوط می‌شود، فقدان برآمد توده‌ای و مبارزه آشکار طبقاتی و غیره توضیح دهنده معیارهای نادرست است، ولی زمانی که برآمد توده‌ای صورت می‌گیرد و مبارزه طبقاتی آشکار می‌گردد شیوه‌های سازماندهی و رهبری مطرح میگردد. سازمان فدائیان به سلاح آموزش‌های لنینیسم می‌رود. ولی این روی‌آوری به لنینیسم (شناگر نزدیک به یک قرن عقب‌ماندگی و بهارتی بی‌تجربگی) بوده است. رهبران جناح راست اکثریت از وقتی این تجربه را بدست آوردند که شیوه‌های لنینیستی سازماندهی و رهبری می‌بازر مبطقاتی آشکار، مرد نخواهد، به‌جسجوی شیوه‌های برداختند که صن تا مین رهبری، رهبران

را به عقب باز نگرداند و در گذشته‌های فرار ندهد که مبارزه طبقاتی در آن هیچ وجه تشابهی با شرایط امروزین ما (یعنی شرایط امروزین این رهبران سازش طبقاتی) نداشته و اساساً متعلق به عصری دیگر بود. حالا دیگرگر می‌توان فهمید که چرا نویسنده مقاله، فقدان بر آمدن توده‌های و مبارزه آشکار طبقاتی و غیره را عنوان دلیل روی آوردی به آموزشهای لنینیسم مطرح کرده است. حواس نویسنده کاملاً جمع بوده و فی الواقع رابطه معکوسی را عرضه نکرده است. او میخواهد بگوید: چون مبارزه طبقاتی آشکار نشده بود، ما تجربه نکرده بودیم که بسزای لنینیست بودن در دوران یک مبارزه طبقاتی

انقلابی "فلاذیک" اصطلاح است، یک اصطلاح غیر علمی و خود ساخته! اما کسی بهحرفش گوش نداد! این سازمان کمونیستی اگر چه آن زمان در ایران حضور نداشت اما به شهادت اساطیر و مدارک حسی، تنها و نخستین حزبی بود که ضد انقلاب "سفيد" شاه - کندی را مورد تجمید و ستایش قرار داد. این همان حزبی بود که قبل از آنکه نام "لنینیسم" به گوش نسل جوان خورده باشد با تشویق شاهنشاه بهاتخاذ راه رفتن غیر سرما بهاداری منسوخ نمودن "لنینیسم" را اعلام داشت، این حزب دست به هرکاری زد تا حتی چشم شاهنشاه را بر جهان امروز و بر مقتضیات عصر ما، بگشاید و نجایش

حزب توده در سال ۵۲ با اینکه فهمیده است پیترت های ایران "در چارچوب سرما بهاداری است، از موضعی انتقادی و انقلابی صریحاً از آن حمایت می‌کند و از مردم نمی‌خواهند که واقعیات را نبینند (یعنی از مردم میخواهد که این واقعیات را ببینند). اما در بین این مردم، درست همان جوانهایی که هنوز دچار این "توهم" اند که خیال می‌کنند "مارکسیسم - لنینیسم انقلابی" یک اصطلاح علمی است، بیش از هر کسی از دیدن این واقعیات سر باز می‌زنند و شاهد این مدعی‌ها ما اسناد خود حزب توده است که دادش از دست "چپ رو" ها و "انقلابی‌ها" ما بهخواست و فریاد می‌زند: "ایمان نمی‌خواهند این واقفیت را ببینند که همین اصطلاح ارضی، همین کورس صنعتی کردن کشور، همین ششائی حقوقی زنان... خود در آخرین تحلیل بخشی از خواسته‌های مردم ایران است. (۲) آبا این تفصیر "عدم حضور" حزب توده است که برخی‌ها بموقع بحرهای آن گوش ندادند و نگذاشتند "مبارزات ایدئولوژیک در همه عرصه‌ها" توجهات آنها را نسبت به ماهیت و صحت نظرانشان در هم شکنند. (۳)

اگر حمایت از یک انقلاب (از هر انقلابی) دلیل این باشد که "انترناسیونالیسم پرولتاری و واقعا وجود دارد"، پس قطعا این انترناسیونالیسم پرولتاری هنگام حمایت "نیروهای انقلابی" از انقلاب کوبا نیز "واقعا" وجود داشته است، در حمایت از انقلابات الجزایر، موزامبیک، تانزانیا، گینه، بلیز، انگولا، لائوس و کامبوج نیز "واقعا" وجود داشته است. این حمایت بقدر تمام طول عمر "رهبران" جناح راست اکثریت، از انقلاب کبیر ویشام صورت گرفته است.

حکم حزب توده از چند طرف باید پامال شود: شاه هم بعد از فرار حزب توده را از جهاتی مقصر قلمداد می‌کرد، در صورتی که همین حزب توده بود که گوش او خوانده بود: "بسط مناسبات وسیع اقتصادی و سیاسی با اتحاد شوروی دیگر کشورهای سوسیالیستی نتهنبا عرصه تسلط امپریالیسم را محدودتر می‌کند، بلکه این امکان واقعی را بوجود می‌آورد که استقلال حقوقی و سیاسی ایران بمنزله خروج از وابستگی اقتصادی علیه تسلط انحصارها و سرمایه‌های امپریالیستی بکار رود. (۳)

کند که "سمت گیری سوسیالیستی" با دنباله روی امپریالیسم و دوری از اردوگاه سوسیالیسم، امکان پذیر نیست. "هشت حاکمه ایران بجای دنباله روی از امپریالیسم، بجای عناد در سیاست ضد دیکتاتیک، بجای نظامی کردن کشور، باید تحولات جدی در روش خویش وارد سازد. ما مطمئن مقتضیات و نیازمندیهای عصر ما بکسانی که نخواهند آن را درک کنند، در سبای عبرت انگیز خواهد داد. (۱) جاشی که حتی ده سال پس از "فرم شاهانه" هنوز امید حزب توده از سمت گیری سوسیالیستی را فرزند غیر سرما بهاداری شاه - کندی بقوت خود باقی بود و در همین "عدم حضور" خصم دیکتاتیک مقتضیات عصر ما را در گوش شاه فرو کند، و حتی بکسانی که نخواهند آن را درک کنند هشدار می‌داد: آبا منصفانه است که امروزه یک عده پیدا شوند و بخواهند "تغییر مانندی" خود

حال تقصیر حزب توده است که شاه "استقلال حقوقی و سیاسی (۱) ایران را برای "خروج از وابستگی اقتصادی علیه تسلط انحصارها و سرمایه‌های امپریالیستی بکار نبرد؟ از دست حزب توده چه سر می‌آید؟ او با اینکه در ایران "حضور" نداشت اما بخاطر "دور بینی" فطری این "حقیقت" را می‌دید که رژیم فقط بفرک منافع مردم است.

حاد، چه بهای کمینگی باید پرداخت و این بود که از روی خامی و بیخبری بی تجربگی، "نیوه‌ها" و آموزشهای لنینیسم را جایگزین تئوری‌های ناظر بر شی چریکی کردیم و نسه "نیوه‌ها" و "آموزشها" نمی‌را کم باب طبع ما و سازگار، مزاج سازگار ما بود. حال نوبت به بررسی عامل دوم می‌رسد که مار دیگر آن را نقل می‌کنیم: عدم حضور یک سازمان فعال و معتبر کمونیستی که بتواند به وظائف رهبری، تربیت و سازماندهی جوانان هوادار مارکسیسم عمل نماید و تجربه خود را در اختیار آنها قرار دهد، سازمانی که قادر باشد با دامن زدن به مبارزه ایدئولوژیک در تمامی عرصه‌ها توجهات نیروها را نسبت به ماهیت و صحت نظرانشان در سطح جنبش درهم شکنند.

جاشی که حتی ده سال پس از "فرم شاهانه" هنوز امید حزب توده از سمت گیری سوسیالیستی را فرزند غیر سرما بهاداری شاه - کندی بقوت خود باقی بود و در همین "عدم حضور" خود می‌گویند مقتضیات عصر ما را در گوش شاه فرو کند، و حتی بکسانی که نخواهند آن را درک کنند هشدار می‌داد: آبا منصفانه است که امروزه یک عده پیدا شوند و بخواهند "تغییر مانندی" خود را بحساب "عدم حضور" این حزب بگذارند؟

آنگونه که از دو عامل قبلی پیداست در اوضاع و احوالی که از سوئی مائوئیسم تا تئوریت مغرب خود را اشاعه میداده و از سوی دیگر بی تجربگی حکمفرما بوده، "عدم حضور" یک سازمان فعال و معتبر کمونیستی که بتواند نفوذ مائوئیسم را در جوانان خنثی کند و "تجربه" خسود را در اختیار آنها قرار دهد، بدونیه خود مزید بسر علت - یا درست تر بگوئیم مهمترین علت از علل "سگانه" "تغییر مانندی" در امر مرز بندی "سوده است.

و از اینرو می‌کشید مقتضیات یک سیاست مردمی را در این "عصر" به او نشان دهد. "حزب توده" ایران بموقع و بدرستی دو گرایش مثبت و منفی را در صحنه سیاست جهانی تشخیص داد و رژیم را در برابر انتخاب این دو گرایش قرار داد. حزب ما با تشریح عواقب ناگوار گرایش منفی برای مردم، رژیم را از تشدید گرایش منفی در سیاست خود بر حذر داشت. (۴) تا کجای ما.

را بحساب "عدم حضور" این حزب بگذارند و ادعا کنند که "عامل دوم" یعنی همین "عدم حضور" موجب شد که سازمان ما برای تصحیح خود بهائی را بپردازد که حتی از توان تحصیل سازمان هم فراتر بود. (۹) حزب توده چهار باره بارها در مورد ضد انقلاب "سفيد" گفته بود. ما با اقداماتی که در شهر و ده در زمینه پیترت کشور ما انجام می‌گیرد مخالف نصیحت... این نقش انتقادی و انقلابی حزب ما حاکی از نفی این واقفیت نیست که ایران در چارچوب سرما بهاداری پیترت‌های کرده و می‌کند و سبای سنتی جامعه ما پیش از پیش درگرون شده و دینامیسم جامعه فردنی یافته و در آن کارخانه، جاده مدرسه، و ریزشگاه ساخته و گامهایی در جهت تحول صنعتی برداشته می‌شود. ما از مردم نمی‌خواهیم که واقعیات را نبینند (۲)

اگر در آن شرایط، سازمان کمونیستی در ایران حضور می‌داشت که این جوانان هوادار مارکسیسم را "رهبری، تربیت و سازماندهی" کند و "تجربه" خود را در اختیار آنان قرار دهد و از طرف دیگر با دامن زدن به مبارزه ایدئولوژیک در تمامی عرصه‌ها توجهات نیروها را نسبت به ماهیت و صحت نظرانشان در سطح جنبش درهم شکنند، نتهنبا توهم مرز بندی به وسیله "سلاح"، بلکه همچنین "توهم" مرز بندی بوسیله "لنینیسم" کینه شده نیز درهم می‌شکند. آری، "عدم حضور" یک چنین سازمانی در آن شرایط صحت دارد - ولی در مورد عدم فعالیت آن در زمینه‌های یاد شده و بویژه در زمینه: دوم، کلی بی انصافی شده است. درست است که این سازمان "کمونیستی" در ایران "حضور" نداشت ولی هر کسی که در سالهای گذشته به "سبک" آن گوش داده یا جزوات و نشریاتش را خوانده باشد میدانند که این سازمان "کمونیستی" از همان ابتدای شروع مبارزه چریکی و قبل از هر کسی فریاد برداشت که "مارکسیسم - لنینیسم

برای اصلاح خود می‌دازیم؟ آیا هیچ کس در این سبک مدافع حزب نبوده به "مبارزه" ایدئولوژیک در همه عرصهها "علیه" آموزشهای لنینیسم - برداختهاست که او را متهم به ناتوانی در ایستادگی می‌کنند؟ آیا چند سال است که حزب نبوده راه رشد غیر سرمایه‌داری را تبلیغ می‌کند؟ چند سال است برای تبلیغ حزب طیفانی عرق می‌ریزد و انقلاب، نقش پیتاهاگی پرولتاریا، سیاست و صف مستقل پرولتاریا و همبونی پرولتاریا را معیار یا معضلات "حزبان امروز" میداند؟ حالا کسانی که تا دیروز چشم و گوش خود را برگرفته و کردهای این سازمان کمونیستی بسته بودند، طلسم‌گرا شدند که "معدله" عدم حضور این سازمان کمونیستی بر ایامان گران تمام شد و اگر حزب نبوده در ایران

حضور معضلات و ما ز رهبری و تربیت سازماندهی می‌کرد و "تحریر" هایترا در اختیارمان می‌گذاشت، دلبلی نمی‌داشتیم تا ما "راغردن غیر سرمایه - داری" شاه - کنده به مخالفت برخیزیم و نسوا آستانه" قیام بهمن ۲۵۲۰ شهید دهم - جالبی نمی‌داشت که ما "لنینیسم" را جایگزین شوریهای مشی چریکی کنیم و همین "لنینیسم" نامعبارهای کهنه‌شده‌های سبب شود که ما عطفی دیرپس به ماهیت "حلقی و خدامیرالهیست" حکومت فلسفی سریم! اگر از زودتر فهمیده بودیم که معیار عطفی و خدامیرالهیست بودن "در این عصر" موزی شده‌است، در دور این حکومت "حلقی و صد امیرالهیست"، در برابر قیام بهمن، یعنی هشاد شهید نمی‌دادیم (۵).

## جناح راست اکثریت پیرا و چگونه چشم

### بر جهان گشود؟!؟

این "نوعه" که "مارکسیسم - لنینیسم" انقلابی است، یک اصلاح علمی است، تا قیام بهمن ۵۷ - و پس از آن نیز این "نوعه" که "آموزش - های لنینیسم" باید جایگزین شوریهایی ماکثر مشی چریکی شوند، مستلزم "برداشت بهائی" بودن از توان تحمل رهبری سازشکار سازمان "فراز بود". آنها که این حکومت ضد حلقی را معدلت دمه‌ها زیر ضربات تبلیغاتی و انگارانه خود گرفته بودند و در گردنشان و اعتماد شهیدای سازمان، در بنیوم از بیان موضع صریح و قاطع در مورد گذشته سازمان در رفته بود، اما در مقایسه با "اقلیت" مزی خود را از مشی چریکی جدا کرده بود و آنچه ایک در پیش رو داشت این بود که چگونه و با چه وسائلی گرایش به لنینیسم را در سازمان فدائی (که پس از شکست عملی مشی چریکی به شدت خودنمایی می‌کرد) در تمامی جلوه‌های اپورتونیسم و بعنوان مشی انقلابی جا نیند و بطور کلی چگونه اپورتونیسم را جایگزین مارکسیسم - لنینیسم سازد و آنرا "مارکسیسم - لنینیسم حلقی" جا بزند.

تعمین وظائف سازمان با مساحت طغره می‌رفت و با تکیه بر "کجانبه‌روی ایدئولوژی" (و با بهره‌برداری از طفره‌رفتن متقابل رفقای اقلیت از مرز بندی ایدئولوژیک با مشی چریکی) منظور خود را پیش می‌برد. ولی پس از آنکه پلنوم با غلبه نظر اکثریت "بکار خود خانه داد، رهبری "اکثریت" هنوز چیزی برای توجه نظریست و ایدئولوژیک مشی مورد نظرش در چشمه دانت و اگر چه منظور بهره‌برداری پوستانانه از خون و اعتماد شهیدای سازمان، در بنیوم از بیان موضع صریح و قاطع در مورد گذشته سازمان در رفته بود، اما در مقایسه با "اقلیت" مزی خود را از مشی چریکی جدا کرده بود و آنچه ایک در پیش رو داشت این بود که چگونه و با چه وسائلی گرایش به لنینیسم را در سازمان فدائی (که پس از شکست عملی مشی چریکی به شدت خودنمایی می‌کرد) در تمامی جلوه‌های اپورتونیسم و بعنوان مشی انقلابی جا نیند و بطور کلی چگونه اپورتونیسم را جایگزین مارکسیسم - لنینیسم سازد و آنرا "مارکسیسم - لنینیسم حلقی" جا بزند.

رهبری سازشکار آگاه بود که هیچ اپورتونیست و هیچ رویزیونیستی در دنیا خود را اپورتونیست و رویزیونیست ندانند مگر زیرا اگر اپورتونیسم و رویزیونیسم وجهه و اعتباری برای خود دست و پا نکند و خود را مدافع "مارکسیسم - لنینیسم حلقی" و دشمن و تمامی جلوه‌های اپورتونیسم و رویزیونیسم معرفی نکند، نمی‌تواند درکی نفوذ کند و کار خود را از پیش برد. به دلیل همین آگاهی است که رهبری جناح راست "اکثریت" ادعا میکند که گویا میخواهد "مزی کامل میسبان مارکسیسم - لنینیسم حلقی و تمامی جلوه‌های اپورتونیسم و رویزیونیسم ترسیم نماید". (۶) رهبری "اکثریت" آنگونه که جناح راست آن امروزه اعتراف می‌کند، با وجود آن همه تاکید و بافتاری روی ضرورت مرز بندی ایدئولوژیک، پس از پلنوم هنوز خودش هم نمی‌داند منظورش از ایدئولوژی چه بوده‌است و درست به کسی می‌مانست که اول تصمیم می‌گیرد اختراع کند، اما نمیداند چه چیز باید اختراع کند.

در نخستین پلنوم عمومی سازمان که در مهرماه ۵۸ تشکیل شد، دیدگاه دوم با اکثریت بیش از ۹۰ درصد "آرا" دیدگاه اول را شکست داد و موفقیت پلنوم نیز در همین بود.

"لیکن در آن زمان دیدگاه و درک

اکثریت از معیارها و مبانی وحدت در جنبش کمونیستی هنوز در حدی تعقیبات پیوسته که بتواند حوزه اصلی فعالیت ایدئولوژیک سازمان را بطور دقیق تعیین کند و با گذشتن آن، مزی کامل میان مارکسیسم - لنینیسم حلقی و تمامی جلوه‌های اپورتونیسم و رویزیونیسم ترسیم نماید. (۶)

شکستن رکود و خمود جنبش و فوران مسایره طیفانی آشکار و بویزه درگیری در گردنشان و ترکن صحرا بدریح این "نوعه" را بر همینان جناح راست "اکثریت" داده‌است که جایگزین کردن لنینیسم بجای مشی چریکی صرفاً نیاز است. اما هنوز روشن نیست که چیز جدیدی را که باید جایگزین لنینیسم کرد، چگونه می‌تواند توجه به ایدئولوژیک نمود و آن چیز جدید را با چه تفکردها و تفکردهائی می‌تواند روح مارکسیسم - لنینیسم و مارکسیسم - لنینیسم حلقی حاد بنا را اعتماد و حده مارکسیسم - لنینیسم سنی بهره نماید.

اما "خوشحانه" اوضاع طور دیگری است. اگر در گذشته‌ها، رکود و خمود جنبش عدم حضور سازمان کمونیستی سبب "بی‌تحرکی" آنها شده بود، حالا دیگر وضع فرق می‌کند و به تنها "تحریر" مبارزه طیفانی مستان را سوزانده بود بلکه آن سازمان کمونیستی هم دیگر در ایران "حضور" داشت و این بار از نزدیک می‌توانست "به وظایف رهبری، تربیت و سازماندهی جوانان هوادار مارکسیسم عمل نماید و تحریر خود را در اختیار آنها قرار دهد." برای رهبران دیربانه جناح راست "اکثریت" چه بهتر از این! "بخت باز آید از آن در که یکی چون بود آید".

رهبران حزب نبوده که یک عمر در ریزیمبهای ویلاهایشان در اروپا مخفی شده بودند، پس از فرار شاه و شکست "راستند غیر سرمایه‌داری" شاه کنده، از فعالیت "مخفی و ریزیمی" دست کشیده و برای جیدن میوه‌های انقلاب، در ایران "حضور" بهم رساندند. اما در پورتشفاستیسی رژیم اسلامی در مرداد - شهریور ۵۸ که بقدری از موضع راست افراطی بود که حتی به تعطیل روزنامه و دفتر حزب نبوده هم کشید، رهبران "حزب" بنا به "تحریر" چهل ساله خود، بر رژیم قبول دادند که در ازای رفع تعطیل از روزنامه و دفتر حزب نبوده، برای ایجاد اشتغال در سازمانهای انقلابی گردستان، نخطفه هر حرکت انقلابی در هرکجای ایران و همچنین برای مبارزه مارکسیستی در تمامی عرصهها (از سیاسی ایدئولوژیک، سوازیروائی و ایجاد نفوذ تا جاسوسی و لو دادن آنها) هرچه از دستشان سر می‌آید - بکنند. ملافاصله پیرا این قرار و مدار، نماینده دادستان خصما به دفتر حزب نبوده رفت و آن رسا" افتتاح کرد. رژیم اسلامی نیز به خوبی تشخیص داده بود که این یک معامله پرسود است برای یک مبارزه "تکمیکی" و سپرمنندار "تحریر" علیه رده کمونیسم در ایران و برای مقابله با شیخ طیفه" کارکر، لازم است دست حزب نبوده کامیلا باز گذاشته شود تا آزادانه "بخواند به وظایف رهبری، تربیت و سازماندهی جوانان هوادار کمونیسم عمل نماید و تجربه" خود را در اختیار نبوده آزاد و علنی نمود تا "قادر باشد تا دامن زدن به مبارزه ایدئولوژیک در تمامی عرصهها و توهمات (۷) نبروها را نسبت به ماهیت و صحت نظرشان در سطح جنبش دردم نکند.

حزب نبوده از آن پس مبارزه ایدئولوژیک (فی الواقع مبارزه با ایدئولوژی) را که از سالها پیش بدان مشغول بود، با دستی بازتر و بطور سیستماتیک تر و طبق نقشه ساخت و آماج اصلی و مقدم، البته سازمان فدائی بود که از همه مستعدتر بود. بورژوازی لیبرال چنین شایع کرده است که حزب نبوده به "القا" ایدئولوژی در حکومت و حزب جمهوری اسلامی برداخته است. اگر چه لیبرالهای ضد کمونیست بخاطر



دشمنی با کمونیسم چنین میگویند، اما آنچه واقعیت دارد روشن است، تلاش پیگیرانه حزب توده برای "القاء" ایدئولوژی در سازمان فدائی است که ماهها قبل از پلنوم سازمان فدائی از طریق مطبوعات و سخن باجریکهای فدائی آغاز گشته بود و اینک در مسیر تاسفناک مستقیم و ملاقاتها و تبادل نظرهای حضوری رهبران دو جریان به پیش می‌رفت.

اما برای رهبران جناح راست اکثریت بعد دلیل روانشناسی اعضا و هواداران سازمان، کار سادگی نمود که نزدیکی با حزب توده و ایدئولوژی اش را بدون تحمل مفاومت‌هایی از پائین

دوراء بیشتر وجود نداشت. با باید ذهن خود را عوض می‌کردی یا واقعیت را. یا باید فکر خود را نسبت به ماهیت حکومت عوض می‌کردی یا فکر توده‌ها را. یا باید از طریق شاید توهم توده‌ها آنها را تسخیر می‌کردی یا از طریق سبقت مبارزه آگاه‌ها که با توجهاتشان و انضباطشان نظر برنامه و تاکتیک بیش از دو راه در پیش نداشت. معامله یا مبارزه. و چون هیچ برنامه و تاکتیکی نمیتواند از توضیح و توجیه ایدئولوژیک بی‌نیاز باشد، پس به‌چار می‌بایست به مرزبندی ایدئولوژیک نیز پردازدی. اپورتونیسم و رویزیونیسم؛ یا مارکسیسم - لنینیسم؟

همه پیش برند. جا افتادن ایدئولوژی و اپورتونیستی مقدما به شکل‌گیری کراپشات اپورتونیستی در همه عرصه‌ها نیاز داشت و به این ترتیب غلبه بیشتر روانشناسی اعضا و هواداران و هم‌گرایان کم‌سردن اپورتونیسم پیروهای می‌طلبید و بگروه بدست آمدنی نمود. رهبری جناح راست اکثریت دیگر تقریباً میدانست چه چیزی را باید جایگزین لنینیسم گفته شده؛ نماید اما هنوز تمسک به "تئوریزه کردن و توجیه" ایدئولوژیک آن نبود. تجربه‌هایی که بطور منظم از حزب توده اخذ می‌شد و آموزشهای "تئوریک" که از همین کانال به درون سازمان فدائی سرازیر می‌گشت، با یک سیاست مغفول لبرال‌ها "کام به‌کام" زمینه‌های فکری و روحی را آماده می‌ساخت.

همانطور که گفتیم، برخلاف ادعای رهبران جناح راست اکثریت، علت ظرف‌رفتنشان از تحلیل حاکمیت در پلنوم و بی‌اهمیت جلوه دادن آن، همانا اهمیت تعیین‌کننده این تحلیل برای آنان بود زیرا از این طریق میتوانستند توجیهی برای برنامه و تاکتیک سازمانشان بترانند. آنان درست‌بهمین خاطر به "تئوری" و "ایدئولوژی" پناه می‌بردند. اما تئوری‌ها و ایدئولوژی‌های حزب توده برای اثبات اینکه حکومت ماهیت خلقی دارد انکار نمی‌کرد و کسانی را که از حزب توده رم می‌کردند و از سوی دیگر عملکردهای باقیات ضد خلقی رژیم را به چشم می‌دیدند کاملاً قانع نمی‌کرد. از اینرو می‌بایست دوباره از حوزه اثبات تئوریک به عرصه سیاست و عمل برگشت و این بار برای اثبات "تئوری" های حزب توده، از واقعیت کمک گرفت. لیکن در این عرصه اوضاع خراب‌تر و نومید کننده‌تر از عرصه "تئوریک" بود. در واقع رهبری جناح راست اکثریت در پیشبرد بیشتر ایدئولوژی حزب توده در میان اعضا و هواداران به‌جای رسیده بود کمدی‌گرایی شدنی برداشت و پیوسته "تئوریزاسیون" عملاً ناگام مانده بود.

در چنین اوضاع و احوالی است که "آبر و باد و مه و خورشید و فلک" به‌کار می‌افتند و مشکل به شکل سیاسی برای دشمنان حل می‌شود. شرح ماجرا را از زمان جناح راست اکثریت بشنوید.

از فاصله پلنوم تا انتخاب فراگسیون اقلیت، در راستای تکوین دیدگاه‌های پدئو-لویژیک سازمان و درک مفهوم واقعی مرزبندی جنبش کمونیستی با سایر نیروها، درک مسؤلفه واقعی میان مارکسیسم - لنینیسم با دکواتیم و رویزیونیسم و دیگر تجلیات اندیشه غیرسوسیالیستی گام‌های بلندی برداشته شد. تحکیم و تمام صف بندی ایدئولوژیک میان مارکسیستین اقلیت که در راستای ادراکات متفاوت مسا از همین مسئله معیارهای وحدت (مرزبندی) در جنبش کمونیستی، تدقیق و گسترش می‌بایست از یک سو (تاکیدارام) و گسترش چشمگیر دیگر (تاکیدارام) خلقی که تسخیر سفارت و به‌زیر کشیدن کابینه سوزواری لبرال بازرترین نشانه‌های آن بود همراهِ با گسترش دم افزون حمایت‌نبره‌های انقلابی جهان از انقلاب ایران و بلوک‌بندی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و دولت‌های ارتجاعی جهان به‌دشمنی با انقلاب ما، از سوی دیگر (تاکیدارام) زمینه‌ساز گامی نوین در روزگاری نامطلوب اندیشه مارکسیستی (تاکیدارام) در صفوف سازمان شد. در واقع باید گفت در همین روند بود که پشمان ما به‌روی جهان گشوده شد. شاه ما به‌شون جهان به‌روشنی بدما آموخت که "انترناسیونالیسم سوسیالیستی واقفا وجود دارد" فقط باید که چشم بنشانیم تا شکوه و عظمت

رهبری اکثریت آنگونه که جناح راست آن امروزه اعتراف می‌کند، با وجود آن‌هم تا‌مکید و بافتاری روی ضرورت مرزبندی ایدئولوژیک پس از پلنوم هنوز خودش هم نمی‌دانست منظور از "ایدئولوژی" چه بوده است! درست به کسی می‌مانست که اول تصمیم می‌گیرد اختراع کند، اما نمیداند چه چیز باید اختراع کند!

در زمان آن را دریا هم (۶) خدا گر بپندد ز حکمت‌داری - گشاید ز رحمت در دیگری رهبری اکثریت که می‌کشید اعضا و هواداران سازمان را به "تئوری" و "ایدئولوژی" به حمایت از رژیم سوسیالیستی و روحانیت حاکم واداران، از عرش به‌زیر ساری ایدئولوژیک و "تئوریک" دست زده و عملاً به‌جای رسیده بود که از این طریق نمیشد گام تازه‌ای برداشت. در چنین مرقعی می‌بود که توجیه غیرمنطقی یک حادثه عادی "تسخیر سفارت" به‌زیر کشیدن کابینه سوزواری لبرال "همراه با گسترش دم افزون حمایت‌نبره‌های انقلابی جهان از انقلاب ایران و بترک بندی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و دولت‌های ارتجاعی جهان به‌دشمنی با انقلاب ما از سوی دیگر زمینه - ساز گامی نوین - در روند تکامل ایدئولوژیک کمونیستی (تاکیدارام) امپریالیسم لنینیسم (تاکیدارام) در صفوف سازمان شد. به‌بر برداری هر شپاره‌ای و فرصت طلبانه رهبری جناح راست اکثریت از حادثه "تسخیر سفارت" در حقیقت به یک تیر دو نشان بود، به این معنی که این حادثه از سوی دیگر زمینه‌ساز برای پیشروی دو گرایش - اپورتونیسم سیاسی و رویزیونیسم ایدئولوژیک، زمینه‌ساز لازم را فراهم کرد. کار ۴۵ در مورد تسخیر و کار

۳۸ در مورد دوم، محمول‌های همین حادثه - زمینه‌ساز بودند که دریا نیز ۵۸ به‌بار آمدند. پس از وقوع حادثه "تسخیر سفارت آمریکا" راه برای تحکیم تئوریک اپورتونیسم سیاسی و همینطور تحکیم ایدئولوژیک رویزیونیسم باز شد. اما همانطور که قبلاً گفتیم، چون شکل‌گیری و جا افتادن اپورتونیسم پیش شرط حتمی شکل‌گیری راست اکثریت نمی‌توانست برای جا انداختن اپورتونیسم در سازمان، تقدم فائل نباشد. اعدا عین حال نمی‌خواست تا تحقق کامل اولی، از پیشبرد دومی چشم‌پوشد. این بود که با رعایت یک اختلاف فاز حساب شده و متغیر، هر دو را "کام به‌کام" پیش می‌برد. این اختلاف فاز در آغاز فقط سه‌مقد بود (از کار ۳۵ تا کار ۳۸) ولی در خانه امر به ۱۹ هفته رسید (از کار ۷۸ تا کار ۹۷).

کار شماره ۳۵ خطی را از حمایت بخشی از روحانیت قشری شروع کرد و در کار شماره ۷۸ با شمار انحلال طلبانه استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی به پایان برد. کار ۳۸ نیز خط دیگر را از اینجا شروع کرد که جنبش نوین کمونیستی ایران که بسیار نوپاست، دست‌گیری جنبش جهانی کارگری و کمونیستی و دست‌گیری جنبش‌های رهاکننده و ضد امپریالیستی سایر خلقهای تحت سلطه جهان را باید مورد توجه قرار دهد و پست سرکار ۳۵ در جاهای که آن برایش هموار می‌کرد به پیش رفت تا سرانجام در کار شماره ۹۷ به‌مقد رسیده - همان کار ۹۷ که تئوری "چشم‌نشودن جناح راست اکثریت" را به "جها اموزین" بافته است و ما مشغول تکافتن آنیم.

کسی که کار ۳۸ را خوانده باشد در هاججا این چشم بر جهان گشودن و "معیارهای مرزبندی" را خواهد دید. منتها آنچه در مقاله "درباره مسئله مرزبندی در جنبش کمونیستی و وظائف ما" مندرج در کار ۹۷ انحلال طلبان تازگی دارد، اعلام رسیت دستاوردهای این چشم بر جهان گشودن و "تئوریزه کردن" آنهاست. همانطور که اشاره شد مقاله اخیر کوشیده است چنین وانمود کند که گویا رهبری جناح راست اکثریت بدون توجه به مسائل عملی و تاکتیکی، بدون تا، نبره‌گیری از شرایط حاکم بر ایران و عواقب توجیهی در برابر حکومت صرفا با انگیزه سی غرضانه "دستیابی به معیارهای وحدت در جنبش کمونیستی" گفتن و عسای آهنی برداشته و سه راه افتادماست و سرانجام پیاز عمور از کوه‌سوار دریاها به‌مطلوب خود دست یافتماست. این فقط یک فریبکاری اپورتونیستی است. درست است که چنین گفته "مج اپورتونیست‌ها را نمی‌توان گرفت" ولی درگز گفته است که اپورتونیست‌ها مع خود را باز نمی‌کنند! خود تامل‌نفرس، در قطعه‌مطلوبی که در چند سطر بالاتر نقل کردیم، هم‌رشته‌های قبلی خود را بنه‌کرده و با اعتراف به اینکه حادثه "تسخیر سفارت" زمینه‌ساز گامی نوین - رسیده است روند تکامل اندیشه مارکسیستی، رسیده است به‌روشنی بیان آموختماست که انترناسیونالیسم سوسیالیستی واقفا وجود دارد، اصل قضیه را "لوپاداد"!

هر چه می‌گوید؟ بیخنده لیل: یک دلیل اینکه "انترناسیونالیسم" اپورتونیستی قبل از "تسخیر سفارت" هم "واقفا" وجود داشته و با حمایت نیروهای انقلابی جهان از انقلاب ایران "به وجود" نیامده است. اگر حمایت از یک انقلاب (از هر انقلابی) دلیل این باشد که "انترناسیونالیسم" اپورتونیستی واقفا وجود دارد، پس قطعاً این انترناسیونالیسم اپورتونیستی هنگام حمایت "نیروهای انقلابی" از انقلاب کوبا نیز "واقفا" وجود داشته است، در حمایت از انقلابات الجزایر، موزامبیک، تانزانیا، کینه - بیهائو، آنگولا، لائوس و کامبوج نیز "واقفا"

وجود داشته است. این حمایت بقدر تمام طویل عمر رهبران جناح راست اکثریت، از انقلاب کسب و تنگنا صورت گرفته است. آیا این خصمیت می‌تواند ادعا کند که تا حادثه "تسخیر سفارت" چیزی از حمایت نیروهای انقلابی جهان از انقلابات فوق بگوشان نخورده بود؟ نه، قطعاً اینطور نیست. آنها دستکم "حمایت نیرو-های انقلابی جهان" را از انقلاب نیگا را گوشه که همزمان با انقلاب ایران رخ داد، دیده و شنیده اند. اگر استکبار نگردد ما شیم انقلاب خود ایران هم قبل از حادثه "تسخیر سفارت" رخ داد پس چسوا این حضرات قبل از "تسخیر سفارت" از حمایت‌هایی که "نیروهای انقلابی جهان از انقلاب ایران" کردند بی‌نبردند که "انترناسیونالیسم پروولتاری" واقفا وجود دارد. "؟! ممکن است بگویند: ما تا قطع "تسخیر سفارت" تحت تا نیرومپاها می‌ماندیم و نسبت به انترناسیونالیسم پروولتاری بی‌اعتنا و بدبین بودیم ولی حمایت از انقلاب ایران در حادثه سفارت، چشم ما را به جهان گشود و تا باوری مان از بین رفت. این ضلالت‌ها جوابی است که رهبران جناح راست "اکثریت" برای برده‌پوتنی حقیقت می‌توانند بدهند - ولسی همین پاسخ خود بقدر کافی زیرپایان را خالی می‌کند - اولاً - حمایت نیروهای انقلابی جهان در حادثه "تسخیر سفارت"، صرفاً یک حمایت در سطح معمول بود. چطور شد که این حمایت مدعی تا باوری شما را از بین برد ولسی حمایت‌های بسیار کانتتر و وسیعتر (نظامی- مالی - دیپلماتیک - تبلیغاتی وغیره) به انقلابات پروولتاری چون کوبا، انگولا، و برونز وینسوام، تا باوری شما را نتوانست از بین ببرد؟! کنگد چون این حمایت از "انقلاب ایران" صورت گرفته به "واقعی" بودن انترناسیونالیسم پروولتاری پی برد ما باید؟ اگر چنین است، در آن صورت باید به شما اطلاع دهیم که آنچه در پشت "کشف" شما "واقفا وجود دارد"، تا پیونالیسم خود پروولتاری است و نه هیچ چیز دیگر.

ثانیاً - قضیه متأسفانه این هم نیست، زیرا اکثر همان تا پیونالیسم منفعت‌جویانه دلیل بی‌بهره بودن به وجود انترناسیونالیسم بود. در جریان انقلاب سال ۵۷ با بهر حال قبل از ماجرای سفارت "نیز که حمایت صریح "نیروهای انقلابی جهان" از "انقلاب ایران" آشکار بود، حتماً و قطعاً به وجود انترناسیونالیسم پروولتاری بی‌نی برده‌ید. ثالثاً - همین امر نشان می‌دهد که مسئله ربطی به حمایت از "انقلاب ایران" نداشت و موضوع چیز دیگری است زیرا حمایت "نیروهای انقلابی جهان" از "انقلاب ایران" در ماجرای "تسخیر سفارت" هیچ‌یک از وقایع و حمایت‌ها از نیروهای انقلاب ایران تا قبل از ماجرای "تسخیر سفارت" نداشته است که بتوان گفت آن ویژگی تفاوت باعث شد تا باوری شما از وجود انترناسیونالیسم پروولتاری از بین برود.

اما نه، صبر کنید! مثل اینکه معما دارد حل میشود. آری، درست است. در حمایت از "انقلاب ایران" در ماجرای "تسخیر سفارت" یک ویژگی قابل توجه وجود دارد. چون روحانیت حاکم در انتقال دست داشته و بهر حال بران صحنه گذاشته است، بهراحتی میتوان حمایت "نیروهای انقلابی جهان" از "انقلاب ایران" را در آن مقطع با حمایت این نیروها از روحانیت حاکم یکی دانست. بهراحتی می‌توان چابکداری این نیروها را از ایران در قبال امپریالیسم آمریکایی، بسا چابکداری آنان از روحانیت حاکم یکی دانست. بهراحتی می‌توان این حمایت و چابکداری را به معنی تصدیق و تأیید همه عملکردهای داخلی حکومت ایران از سوی نیروهای انقلابی جهان تعبیر کرد. بهراحتی می‌توان نتیجه گرفت حکومتی که مورد حمایت و تأیید "نیروهای انقلابی جهان" است، پس خود حتماً "انقلابی" است وگرنه اگر ضد انقلابی بود مورد حمایت آنها قرار نمی‌گرفت.

بهراحتی میتوان نتیجه گرفت که حکومتی که صرود حمایت و تأیید حکومتی خلیف و مترقی است، پس خود حتماً "خلقی و مترقی" است وگرنه اگر ضد خلقی و ارتجاعی می‌بود، مورد حمایت و تأیید نمی‌گرفت. . . . البته اگر ما همین منحنی صورتی جلوتر برویم، بهراحتی می‌توان نتیجه گرفت که حکومتی که مورد حمایت و تأیید حکومت‌های سوسیالیستی و نیرومپاها کیونست است، پس خود حتماً خواهوا سوسیالیسم و کمونیسم است وگرنه اگر دشمن قسم خصومه سوسیالیسم و کمونیسم بود، مورد حمایت آنها قرار نمی‌گرفت. . . . (البته در همان جناح راست "اکثریت" هنوز در مورد نتیجه‌گیری اخیر چه‌سبب صریحی اعلام نگردیده ولی قطعاً وقتی توهامی خود را در باره "پرومید غیر سرما به‌داری" با صحت گوی سوسیالیستی" انتشار دهند، نتیجه‌گیری اخیر نیز در آن مستتر خواهد بود. زیاد نباید عجله کرد. گوهری که "غیره" "خلقا" "ساز" اما از سوی دیگر در ماجرای سفارت بسکوک بندی امپریالیسم جهانی به سرگردگی امپریالیسم آمریکا و دولت‌های ارتجاعی جهان به دشمنی علیه را جلب می‌کند. به نسبت از همان منطبق صورتی بهراحتی میتوان این بلوک بندی "انقلاب ما" را با بلوک بندی علیه روحانیت حاکم بر ما یکی دانست. بهراحتی میتوان در گوی امپریالیسم را با روحانیت حاکم (به‌ناظر ناراضی از ایجاد ذواحت برای لبرال‌ها، بی‌گناهی در توهم

چون "انترناسیونالیسم پروولتاری" حکومت ایران را تأیید می‌کند، پس در ایران کسب حکومت ایران را تشدید کرد کمونیست است، و اگر نکرد، در "بلوک بندی امپریالیسم جهانی" به سرگردگی امپریالیسم آمریکا و دولت‌های ارتجاعی جهان به دشمنی با انقلاب ما" قرار می‌گیرد!!

سرچ نظام سرمایه‌داری وابسته و نارتالیسی از استکبار "انزیت" بی‌صبر ما به در توضیح دادن زدن به ناراضی (توده‌ها) با "انترناسیونالیسم" بودن روحانیت حاکم یکی دانست. بهراحتی میتوان اختلافات روحانیت حاکم و امپریالیسم با "مبارزه ضد امپریالیستی توده‌ها" یکی گرفت. بهراحتی میتوان نتیجه گرفت که چون امپریالیسم در آن واحد هم با روحانیت حاکم اختلاف دارد و هم با "انقلاب ما" دشمنی می‌رزد، پس قطعاً روحانیت حاکم بر ما "مذایع" انقلاب ما" است. . . . و اگر با همین منطبق روی جلو برویم بهراحتی می‌توان نتیجه گرفت که چون آمریکا "نگوین دیم" را سرنگون کرد، پس "نگوین دیم" ضد امپریالیست بود است و چون نگوین دیم دشمن انقلاب وینام بود، پس امپریالیسم آمریکا دوست انقلاب وینام بوده است! و به همین ترتیب، چین در اواخر انقلاب، آمریکا از روی نوبیدی، دست از حمایت شاه برداشت پس شاه در اواخر انقلاب ضد امپریالیست شده بوده و امپریالیسم آمریکا نیز طرفدار انقلاب ایران.

البته روشن است که اگر ما به علت شخصی قطع حمایت آمریکا از نگوین دیم و یا شاه، به علت شخصی اختلاف در گوی آمریکا با روحانیت حاکم و بالکنس، به علت شخصی حمایت نیروهای انقلابی و مترقی جهان از حکومت ایران توجه کنیم، نمای این استدلال استنتاجات صورتی دردم خواهند ریخت، اما رهبران جناح راست

اکثریت "مصلحت نمی‌دانستند و نمی‌دانند که این زمینه‌های شخصی حمایت با عدم حمایت را به حساب آورند چون در آن صورت همه نقشه‌هایشان بر باد می‌رفت. اما حالا که آنها به این روش صورتی علاقمند و پای بندند، مجبورند با همان روشی حمایت همین "نیروهای انقلابی جهان" را از شاه در دوران رونق سلطنتی معنی کنند. آیا شرکت نمایندگان آنان در باصلاح "جشنهای" دو هزار و پانصدساله سلطنت، دلیل ضد انقلابی بودن "نیروهای انقلابی جهان" بود یا دلیل "انقلابی" بودن شاه؟

باری - همانطور که نویسنده مقاله انحلال - برای رهبران جناح راست "اکثریت" به دلیل روانشناسی اعضا و هواداران سازمان، تا رسدای نبود که نزدیکی با حزب توده و "ایدئولوژی" اش را بدون تحمل مقاومت‌هایی از پائین به پیش برند. جا افتادن ایدئولوژی پروولتاریستی - مقدمتا به شکل‌گیری گرایشات اپورتونیستی - در همه عرصه‌ها "نیاز داشت و به این ترتیب غلبه بر روانشناسی اعضا و هواداران و هم‌گفیر کردن اپورتونیسم پروولتاریستی، طلبید و یکروزه بدست آمدنی نبود.

طی آن ذکر کرده است، واقعه "تسخیر سفارت" توانست "زمین‌ساز" باشد و رهبری جناح راست "اکثریت" با نهایت فرصت‌طلبی از این زمینه مساعد استفاده کرده و با منطقی حمایت شهادت‌انوار حمایت نیروهای انقلابی جهان از "انقلاب ایران" "خلقی، انقلابی و مترقی" بودن حکومت، و همچنین از اختلافات امپریالیسم با روحانیت، ضد امپریالیست بودن آن را نتیجه گرفت! رهبری جناح راست "اکثریت" که هنوز نتوانسته بود طریق "ایدئولوژیک"، طریقیت محاب کننده برای تحلیل و تاکتیک خود در قبال حکومت بنیاد، با استفاده از فرصت، کوشید تا از "حمایت نیرو-های انقلابی جهان" برای موعوب کردن اعضا و هواداران خود حجتی بترشد. چنین بود رابطه واقعه "تسخیر سفارت" با اقبال مواقع جناح مسلط در سازمان فدائی در انقلاب حکومت ("کار ۳۵)، و چنین بود اندیشه و دلیل و هدف از "کشف" ناگهانی "انترناسیونالیسم واقفا موجود" ("کار ۳۸).

تعمای شواهد و نیز گواهی خودنویسده مقاله (که آن را تشریح کردیم) ثابت می‌کنند که رهبران جناح راست "اکثریت" برخلاف ادعایشان در پلنوم، خودشان صرفاً از تحلیل حاکمیت و از ضرورت‌های برنامه و تاکتیک در قبال آن ناچار از آن چشم‌گشودن بر جهان شده‌اند و "نیروهای انقلابی جهان" و "انترناسیونالیسم پروولتاریستی" واقفا موجود را بقصد اثبات صحت تحلیل‌شان از ماهیت حکومت و برنامه و تاکتیکشان در قبال آن، کشف کرده‌اند. رهبری جناح راست "اکثریت" درست از همین "تحلیل حاکمیت و برنامه و تاکتیک" است که به حل مسئله "مبارزات وحدت (میزبندی) در جنبش کمونیستی" می‌رسد و نه از کشف "انتر-ناسیونالیسم پروولتاریستی واقفا موجود". ما حاصل "مبارزات" است این است؛ چون "انترناسیونالیسم پروولتاریستی" حکومت ایران را تأیید می‌کند، پس در ایران هرکس حکومت ایران را تأیید کرد کمونیست است، و اگر نکرد، در "بلوک بندی امپریالیسم جهانی" به سرگردگی امپریالیسم آمریکا و دولت‌های

رهایی جهان بعدنمی با انقلابها فسرار می گردد  
 برای آنکه خواننده مطمئن شود که معیار وحدت (میزبندی) در جنبش کمونیستی و همچنین معیار هویت کمونیستی در ایران از نظر تئورسیس های جناح راست اکثریت جز این نیست و ما دچار سوء تفاهم نشده ایم، فعلا استدلال دیگری را عرضه می کنیم تا حد که در بخشهای دیگر از زوایای دیگر آنرا نشان دهیم.  
 درست نکال پیش (۲۰ اسفند ۵۸) ما در مقاله ای تحت عنوان «رفقای فدائی، زمان را در ما بیدار کنید» (۲) نوشتیم:  
 «آن دید و آن روشی که در آغاز تحلیلی طبقاتی، همه چیز را با سیاستهای جهانی توجیه دهد، وقتی که حرکات و گرایشهای طبقاتی و حکومتی را با حرکت سرگشتگان امپریالیسم و حرکات «طرحهای بین المللی» توجیه دهد، بی هیچ تردیدی قادر نخواهد بود سیاست خود را از درون مبارزه طبقاتی استخراج کند و برای آنکه در قبال حکومت وقت موضع گیری کند، چشم به عرصه جهانی مینهد و خواهد دوخت.  
 مطالب فوق را ما در رابطه با مقاله «نظری سر صدف آرائی های جهانی...» صدر در کنار ۲۵ نوشته که می گفت:  
 «آن دسته از رفقای که مبارزه با ارتجاع حاکم را مبارزه با روحانیت را وظیفه عمده کمونیستها می پندارند، طبیعتا موفقت از همه نسبت های رهائی بخش خلق ها و تمام بلوک بندی های جنبش جهانی کمونیستی و گارگری عدالت پشتیبانی شان از آنچه که او را دشمن عمده می دانند مشخصا انتقاد کند. دوستی که مبارزه با ارتجاع را عمده می شمارند، نسبتها در درون جنبش خلق هرگز متحدی برای خود نخواهند یافت (البته در خارج از این جنبش لیبرال ها دستبازی موشیان گنوده اند) بلکه در سطح جهانی نیز به همان انزوایستی کشیده میشوند که در سطح جنبش بلوک تاریخی - طبقاتی خلق به آن مبتلا هستند.  
 مطالب اخیر که در اردماه ۵۸ در «کار» ۳۵ عنوان شده اند بغیر کافی ثابت می کنند که این حضرات انترناسیونالیسم پرولتری واقعا موجود را اولاً برای حکومت کردن مبارزه با روحانیت حاکم کشف کرده اند. و ثامنا صریحا اعتراف کرده اند که معیار میزبندی در سطح جهان و ایران را همانا تائید یا عدم تائید روحانیت حاکم میدانند. «دوستانی که مبارزه با ارتجاع را عمده می شمارند، نه تنها در درون جنبش خلق هرگز متحدی برای خود نخواهند یافت... بلکه در سطح جهانی نیز به همان انزوایستی کشیده می شوند که در سطح جنبش بلوک تاریخی - طبقاتی خلق به آن مبتلا هستند.  
 همین معیار میزبندی و درست همین جمله خیر، در عین حال افشاگر این واقعیت بود که منتقدین همچین نظری می نویسد ما ند که می آید با نخاد برنامه و تاکتیک مبارزاتی علمی، حکومت، در میان نودهای منوهمی گمان از حمایت میگردند هرگز متحدی برای خود نیابند و نیز می نویسند و اینکه «در سطح جهانی نیز به انزوایستی کشیده

شوند» که نتیجه آن شکست از حزب سوسیال در سابقه غرض بقدرت است. بیانات مریسم ۱۹۶۰ ماه پیش آنها هیچ جای تردیدی باقی نمی گذارد که عزیمتگاهشان برای کشف «انترناسیونالیسم پرولتری واقعا موجود» و مبارزات فراترین معیار میزبندی و وحدت جنبش کمونیستی هیچ چیزی جز برنامه و تاکتیکشان در قبال حاکمیت نبود است. این مطلب از این زاویه نیز تأکید می شود که آنها برخلاف تائید نشان بر معیار ایدئولوژیک و وحدت در «کار» ۴۸ و ۵ انتشار مقاله اخیر بهیچوجه از ایدئولوژی حرکت نکرده و هیچ معیار ایدئولوژیک برای میزبندی و وحدت ارائه نکرده اند بلکه صرفا یک معیار مشخص در رابطه با برنامه و تاکتیک ارائه دادند. عمده نشودن مبارزه با روحانیت حاکم اگر آنها در آنچه در پیشرو ادعا می کردند صادق می بودند، منطقا و ضرورتا می بایست ابتدا به معیارهای ایدئولوژیک، وحدت و میزبندی می رسیدند و آن معیارها را اعلام می کردند و سپس بر مبنای این معیارها نتیجه می گرفتند که آیا انترناسیونالیسم پرولتری واقعا وجود دارد یا نه! اما آنها نه تنها راه منکوسی رفتند، بلکه سرانجام معیاری هم که بدست داده اند، ربطی به ایدئولوژی، مارکسیسم - لنینیسم یا هر ایدئولوژی دیگری نداشته و صرفا یک معیار سیاسی در رابطه با برنامه و تاکتیک بوده است!  
 در آن زمان که «کار» ۳۵ منتشر شد، حضرات دنیا دلایلی که برای «انترناسیونالیسم واقعا موجود» و تنها حتی که برای صحت معیار میزبندی خود داشتند این بود که:  
 جنبش کمونیستی ایران که بسیار ناپاک است، مستگیری جنبش جهانی گارگری و ستیزی جنبش های رهائی بخش روستا میرالیستی سایر خلقهای تحت سلطه جهان را باید مورد توجه قرار دهد. «تاکتیک آزما»  
 زمانی که ایران «انترناسیونالیسم» را کشف کردند (اگر چه انگیزه های آنان از این کشف چیز دیگری بود ولی) تنها استدلالی که داشتند، فقط «سیار نویا بوکن جنبش کمونیستی ایران بود و لا غیر» (۸) و اینچنین استدلالی البته سئوالات بسیاری بر می انگیزد و آسید بگیری فوق العاده ای داشت. ما همان زمان گفتم که پشتیبانی کشورهای سوسیالیست از شاه مزدور در رابطه با مسئله نفت و اوپک، شرکت آنها در جنبشهای تاجکاری «کار نادرستی بوده است، ما نوشتیم:  
 «همه دنیا اشتهای می کند و فدا ما - ما جوان ها راست می گوئیم. جنبش سوسیالیست راست می گوید. از شاه نباید حمایت کرد» - و حتی ما با خود شهدای شاه راست می گفتند و جنبش جهانی اشتهای می کرد. (۷)  
 این استدلال که جنبش کمونیستی ایران بسیار ناپاک است، تنها استدلالی بود که پس از کشف انترناسیونالیسم توسط این حضرات ارائه شد و تنها بر این مینا بود که صحت معیار میزبندی و وحدت توجیه داده می شد و نه بر مبنای ایدئولوژیک. لیکن از آنجا که این استدلال معقول معروف «خلی آب بر می داشت» و «رهبران

و تئورسیس های جناح راست اکثریت سوادها بر آن شدند که «منطق قابل قبولی برای وجود واقعی انترناسیونالیسم» برانگیزد - «منطقی که دیگر ربطی به نوبانی با «بلوغ» ما نداشته، بلکه از ایدئولوژی جهانی و هویت تاریخی - جهانی پرولتاریا حرکت کند و کسی همان معیارهای «کار» ۳۵ را برای وحدت و میزبندی مجدداً بر این طریق استخراج نماید. ما این اختیار که این طریق، یک طریق ایدئولوژیک، ناب است که انگیزه برنامه و تاکتیک می دفاع از روحانیت و جمهوری اسلامی را بخوبی میتوان در پشت آن مخفی کرد. این منطق جدید، یک نقطه توت دیگر هم دارد و آن اینکه از حاکمیت شروع نمی کند که هر کسی حق داشته باشد نظری متفاوت در مورد آن بدهد. از ایدئولوژی جهانی پرولتاریا شروع می کند که هر کسی خواست لب از لب باز کند، بتوان ثابت کرد که رویزونیست است و در ملوک بسدی جهانی امپریالیسم به سرگردگی امپریالیسم آمریکا... قرار دارد»



حال پس از روشن شدن مسیر واقعی ای که رهبران جناح راست اکثریت طی کرده اند و انگیزه و هدفهای اپورتونیستی آنها که از پشت کردن به انقلاب و مبارزه طبقاتی آب می خورده است، بینیم چه توجیهات تئوریک برای معیارهای غیر مارکسیست - لنینیستی و در حقیقت رویزیونیستی خود از «وحدت در جنبش کمونیستی» «هویت کمونیستی و معیار میزبندی کمونیستها» سرهم کرده اند. زنجیره تکاملی این حضرات بر آن حلقه های مفقوده ای است که یک به یک آنها را مشخص خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که این شعبه بازمان ما چه شگرد شادمانی عصاب تبدیل به خرگوش می کنند!

- توضیحات مقاله:
- ۱- ماهنامه «مردم» - ارگان حزب توده ایران - تیرماه ۱۳۵۱.
  - ۲- «دنیا» - ارگان سیاسی - تئوریک حزب توده ایران - شماره ۱ سال ۱۳۵۲.
  - ۳- ماهنامه «مردم» - آبان ۱۳۵۱.
  - ۴- «دنیا» - آبان ۱۳۵۳.
  - ۵- رجوع کنید به لیست شهدای سازمان فدائی «کار» شماره ۹۷ - ارگان انحلال طلبان. عم مقاله «درباره مسئله میزبندی در جنبش کمونیستی و وظایف ما» - «کار» انحلال طلبان - شماره ۹۷ - ۲۰ بهمن ۱۳۵۹.
  - ۶- «راهکارگر» - شماره ۱۵ - ۲۰ اسفند ۵۸.
  - ۸- «کار» - مقاله «نظری سر صدف بندی های جهانی...»



## دو هری طبقه کارگر تنها ضامن پیروزی مبارزه ضد امپریالیستی خلق است!